أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در مساله استطاعت عرض شد كه روايات، استطاعت را به زاد و راحله، تعريف كرده اند و در بعضي از روايات هم به صحت و سلامت و مؤونه زائد در هنگام مراجعت و همين‌طور تخلیه سرب تفسیر شده و از خود روايات استفاده شد كه همة اين مسائل يك مطلب را مي‌خواهد برساند و آن عبارت است از قدرت بر ذهاب، خلاصه و ملخّص تفاسير مختلفة در روايات به يك كلمه و يك عبارت برمي‌گردد كه القدرة علی الذهاب و الرجوع و الاتیان بالاعمال این ما حصل اين روايات و مفاد كلمه استطاعت است.

اين مطلب را كه خدمتتان عرض مي‌كنم بخاطر كيفيّت بيان مطالب نسبت به اين قضيه در واجب معلّق و مشروط در كلمات اصحاب و اصوليين است، كه آنها بخاطر اشتباه در اين مساله، مطلب را جور ديگري بيان كرده اند و واجب را به واجب ديگري تفسير كردند. عرض كرديم كه استطاعت در آيات قرآن و همين‌طور در لسان عرف عبارت است از الاستعداد علی الذهاب و الاستعداد للفعل والعمل و آيات قرآن هم بر همين مساله حكايت مي‌كند إن استطعتم، لن تسطتیعوا، قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً﴿الكهف‌، 72﴾ قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً ﴿الكهف‌، 75﴾ نمي‌تواني توان نداري قدرت نداري يٰا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ إِنِ اِسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطٰارِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ فَانْفُذُوا لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ ﴿الرحمن‌، 33﴾ و امثال ذلك كه خود كلمه استطاعت در آيات قرآن به يك معنا است، يعني استطاعت يك معنا بيشتر ندارد و آن عبارت است از قدرت القدره علي العمل القدره علي الاتيان القدره علي الفعل همه به يك معنا است منتهي اين قدرت در موارد مختلف تفاوت مي‌كند استطاعت بر مسافرت به صحّت و سلامت و زاد و توشه است، استطاعت بر كتابت به قدرت بر تأليف است، استطاعت بر تدریس به قدرت بر بيان است، استطاعت بر تحصيل به قدرت بر علم است ،استطاعت بر تبليغ به قدرت بر تنفيذ است، و هركدام از استطاعت ها جاي خودش را دارد ولي خود استطاعت به يك معنا بيشتر نيست و آن هم عبارت است از قدرت؛ اين يك معناي ارتكازي است كه ما بايد در ذهن داشته باشيم و رسيدن به اين مطلب يك واقعيت كليدي است براي حل مشكل وجوب حج؟ كه اين وجوب چه وجوبي است؟ آيا واجب، واجب مطلق است؟ واجب مشروط است؟ واجب معلق است؟ معلق به شرط متاخر است؟ خود وجوبش وجوب فعلي است اما شرط متأخر است؟ استطاعت آيا شرط صحّت است يا شرط وجوب است؟ اينها مسائلي است كه همه متأخر از اين مساله است استطاعت به معناي قدرت است، قدرت بر فعل، قدرت بر اتيان.

بناءً علي هذا در روايات تفسیر شده به الزاد و الراحله و تخليه سرب و امثال ذلك الصحة فی البدن، العافیة والزاد و الراحله و تخله السرب و زیادة المؤونة فی الرجوع وقوت الأهل و العیال و کذالک.

اينها مواردي است كه در روايات نسبت به استطاعت ائمه عليهم السلام فرموده اند و همان‌طوري كه خدمت رفقا عرض شد همة اینها يك معناي عرفي و طبيعي است ،آن كسي كه مي‌خواهد به سفر برود بايد زاد و راحله داشته باشد اين يك امر طبيعي است، يا طبيعي است كه وقتي مي‌خواهد به سفر برود بايد تخلیه سرب باشد اگر فرض كنيد راه بسته باشد، مسدود باشد، طبعاً سفر انسان مختل مي‌شود اين چيزي نيست كه امام عليه‌السلام بگويد يا نگويد حالا اگر حضرت نگويد تخلیه سرب ما اين را نمي‌فهميم كه وقتي راه بسته است (فرض كنيد الان كشور حجاز اين مرزها و حدود را مسدود ‌كند) خب در اينجا تخليه سرب به عنوان باز بودن راه و طريق نيست. خب مشخص است از آن طرف هم خدا به انسان جناح نداده كه مثل كبوتر بلند شود برود روي كعبه فرود بيايد، باید با همين بدن و با همين سير طبيعي انسان حركت كند، حالا فرض كنيد با سياره باشد با طياره باشد يا حتی ماشياً باشد، بالاخره بايد از اين حدود عبور كند برخلاف زمان سابق كه حدود و اينها نبود و مساله تخلیه سرب به راهزنان و قطاع الطریق برمي‌گشت، الان مساله قطاع ‌الطريق خيلي مطرح نيست ولكن مساله تخليه سرب به همين انفتاح حدود و سد ثغور برمي‌گردد ولي اصل قضيه آن عبارت است از القدره علی المشي.

در بحث واجب معلق و واجب مطلق، صحبت در اين است كه وجوب، في حد نفسه، نسبت به قيود خودش، داراي حالات مختلف است، آن قيودي كه شارع، براي واجب مي‌آورد ،گاهي از اوقات به عنوان شرط فعل است و گاهي از اوقات به عنوان شرط وجوب، آنچه را كه به عنوان شرط وجوب مي آورد مثل فرض كنيد دخول وقت براي صلاه و اين را هم بدانيم كه ما اين شرط فعل يا شرط وجوب را به عنوان واجب مطلق، يا به عنوان واجب مشروط، از لسان روايات و از فحوای دليل و مرتکزات ذهني و عرفي به دست مي‌آوريم كه اين لحاظی که شارع در اينجا نسبت به اين قید كرده چه لحاظي است، آيا به عنوان شرط فعليت است؟ يا لحاظ به عنوان اصل وجوب است؟، يعني بدون تحقق اين شرط، اصلاً به‌طور كلي، وجوبي محقق نمي‌شود، بله، وجوب در عالم انشائات و عالم ملاكات هست اما اين كه به مرحله تنجّز برسد يا فرضا بخواهد به مرتبه فعليت برسد اين وجوب در اينجا مورد لحاظ قرار نمي‌گيرد.

مثلا فرض كنيد (همانطوري كه مثال زدم خدمت رفقا) در مورد وجوب زكات، خود اصل الوجوب در اينجا معلق بر شرط است، شرط هم حد نصاب است يعني قبل از بلوغ مال به موارد تسعه يا اعم از آنها بگوييم یا نگوئیم بالأخره تسعه موارد هست که غلات اربعه ( گندم و جو و مويز وخرما) و انعام ثلاثه و نقدین مي باشد، در اينجا اصل، وجوب زكات نيست يعني وجوب زكات وجوب فعلي نيست و به مكلف اين وجوب تعلق نگرفته است كه حد نصاب ظرف براي آن اداء و ظرف براي ابراء ذمه از تعلّق تكليف باشد بلكه نفس وجوب زكات اين معلّق بر شرط است كه بدون تعلّق بر شرط اصلا مكلّف تكليفي برايش نيست، خود نفس وجوب، معلّق است، خوب اين ديگر مي‌شود واجب مشروط كه واجب در اينجا تعلیقش بر ظرف به عنوان تاثير و دخالت اين شرط در خود تنجّز وجوب است و تا وقتي كه فرض کنید اغنام به حد نصاب نرسد، شخص گوسفند دارد ولي آن گوسفندانش به حد نصاب نرسيدند، اصلا وجوب زكاتي در اينجا نيست وقتي كه وجوب زكات نشد تبعات اين مساله چيست؟ تحصيل شرط به لحاظ عدم وجوب واجب، واجب نيست، وقتي كه زكات واجب نشد پس بنابراين نصاب كه شرط متأخر است و شرط مؤثر در اصل تنجّز وجوب است آن حد نصاب هم واجب نيست، انسان مي‌تواند ازدياد اغنام نكند مثلا ده تا گوسفند دارد بگذارد همان ده‌ تا گوسفند باشد حالا كه با اين ده تا گوسفند زندگی ما و اوضاع ما مي‌گذرد، ما ديگر آنها را زياد نمي‌كنيم چرا برويم زياد كنيم ؟ نه به همين كيفيت مي‌گذرد پس تحصيل وجوب شرط در اين جا به لحاظ عدم وجوب واجب است چون واجب در اينجا نيست،

يا فرض كنيد در مورد خمس هم بايد آن مال در آن مواردي كه مربوط مي‌شود به زائدِ از مؤونة سنه، مساله همين‌طور است خود وجوب خمس، واجب، واجب مشروط است يعني وجوب خمس مشروط به زيادي ارباح مكاسب بر مصارف مؤونة سنه است كه اگر اين ارباح مكاسب زائد بر مؤونه نبود( يا مساوي بود يا اقل از آن مؤونه سنه بود) اصلا خمسي تعلق نمي‌گيرد اصلا خمس واجب نيست، يعني وجوب در اين جا وجوب مشروط است نسبت به خمس.

خب اين در مورد اصل وجوب يا اين كه فرض كنيد در مورد بلوغ، نسبت به بلوغ، اصل تعلق تكاليف به نحو كلي، مترتب بر شرط بلوغ انسان به خمسه عشر اعوام است و قبل از بلوغ ولو اينكه بلحظه و بساعه، اين تكليف تعلقي بر انسان نمي‌گيرد، تکلیف صلاة بر انسان تعلق نمی گیرد، يا واجب مطلق فرض كنيد صلاه نسبت به اوقاتش، نسبت به شرائطي كه آن شرائط در اختيار انسان نيست.

البته نسبت به وقت اين مساله مشكوك است و انشاءاللَه راجع به آن بحث مي‌كنيم كه آيا وجوب صلاه بالنسبة به وقت، واجب مطلق است يا اين كه يكي از اقسام واجب معلق است و اين دخول وقت، شرط براي وجوب نيست بلكه شرط براي واجب است.

مرحوم آخوند در بحث واجب معلق و مشروط و واجب مطلق، شرط وجوب را در واجب مشروط، چند مورد ذكر كرده اند:

يكي اين كه در مثالهاي كه ايشان زدند يكي فرض كنيد مثال زدند به مسافر و یکی به حاضر و يكي هم به المستطيع، و مستطيع براي حج را در كنار مسافر و در كنار حاضر قرار داده اند و در آنجا بيان ايشان این است كه در بعضي از موارد چنانچه در شرطِ واجبِ مشروط هست تكليف به شرط تعلق نمي‌گيرد و محال است كه تكليف تعلق بگيرد، مثل اينكه كه تكليف به مسافر تعلق بگيرد كه واجب است بر انسان كه سفر كند!! نه، تكليف كه به سفر تعلق نمي‌گيرد، سفر یک امر اختياري است انسان مختار است در انتخاب سفر يا در انتخاب حضر، تفاوت نمي‌كند، يا اين كه تكليف به حضور تعلق بگيرد اين هم دراینجا استحاله تكليف است يا اين كه تكليف به استطاعت تعلق بگيرد فرض كنيد شخص مستطيع در استطاعت، واجب است كه تحصيل استطاعت بكند.

پس همان‌طوري كه وجوبِ تكليف به خود آن سفر تعلق نمي‌گيرد بلكه سفر شرطِ براي وجوبِ قصر است و وجوبِ قصر، متوقف بر سفر است و سفر در اختيار انسان است اگر انسان سفر را اختيار كرد القصرُ واجب و اگر انسان حضر را اختيار كرد الاتمامُ واجب، اگر انسان استطاعت را اختيار كرد الحجُ واجب و اگر عدمُ الاستطاعه را اختيار كرد الحجُ لیس بواجب، پس بنابراين استطاعت بر اين مبنا از مورد تعلق تكليف، خارج مي‌شود و وقتي كه اين استطاعت خارج شد آن واجبي كه معلق به استطاعت است يا آن واجبي كه معلق بر سفر هست يا معلق بر حضر هست آن واجب، وجوبش مشروط به وجود اين مقدمه و وجود اين شرط است. اگر سفر حاصل شد قصر مي‌شود واجب، پس قصر قبل از سفر واجب نيست آنچه كه واجب است صلاى واجب است همانطوري كه قبلاً عرض شد كه صلاى واجب است منتهي صلاىِ قصری متوقف بر حصول شرط سفر است، صلاىِ اتمامي و تمام، مترتب بر آن وجوب شرط است كه عبارت است از حضر باشد. حج في حد نفسه واجب نيست وجوب حج معلق است بر وجود استطاعت اگر استطاعت حاصل شد حج مي‌شود واجب پس حج می شود واجب مشروط ، وجود استطاعت مي‌شود شرط براي وجوب، ديگر در اينجا شرط براي واجب نمي‌شود كه به عنوان شرط فعل در اينجا مورد لحاظ قرار بگيرد خوب اين كلامِ مرحوم آخوند بود.

البته بعضي از محشّین و مقررين نسبت به اصل طرحِ تعلق تكليف به سفر و حضر و استطاعت در اينجا شبهه و اشكال كردند كه اين را انشاءاللَه در روز بعد خدمت رفقا عرض مي‌كنيم، ولي متعرض آن نكته‌اي كه موردنظر است نشدند آن نكته‌اي كه موردنظر است كه رفقا بروند روي اين مساله، وقتی که تقریرات را مطالعه مي‌كنند به اين نکته باید توجه كنند كه اصلا بطور كلي آيا اين ارداف مرحوم آخوند استطاعت را در كنار سفر و حضر صحيح است يا صحیح نیست ؟ اصلا ما كاري نداريم كه تكليف تعلق مي‌گيرد به مسافر يا به حاضر يا به مستطيع يا نمي‌گيرد، اين بحث ديگري است كه ايشان می گویند یستحیل تعلق التکلیف بالمسافر كه اشكال كردند نه محال نيست تعلق تکلیف ممكن است سفر براي انسان واجب باشد الان به نفس سفر تكليف تعلق گرفته به لحاظ وجوب سفر، قصر هم در اينجا واجب مي‌شود یا اینکه انسان مریضی در حضر دارد در اینجا سفر می شود یک سفر حرام یا اینکه یک حضر واجب می شود يا فرض كنيد مخالفت با والدين هست در آنجا سفر سفر معصيت مي‌شود يا در مواردي كه اصل سفر معصيت است در نتيجه خود حضر در آنجا واجب مي‌شود به لحاظ وجوب حضر در آن جا نماز هم وجوبش تمام مي‌شود به اين مساله ايراد كردند يا اينكه ممكن است فرض كنيد استطاعت واجب باشد، اصلاً در مورد اصل استطاعت شارع بگويد تحصیل استطاعت واجب است بر مبناي حصول استطاعت حج هم مي‌شود واجب چون شرطش انجام شد حاصل شد و للّه علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً وقتي كه استطاعت حاصل مي‌شود وجوب هم مترتب بر آن مي‌شود از اين نظر ايراد گرفته اند كه خب در اين جا اشكال ندارد كه تکلیف تعلق بگيرد به سفر به حضر يا فرض كنيد به استطاعت.

آنچه مورد نظر ما است اين نيست، راجع به اين مساله بحث داريم كه نظر مرحوم آخوند صحيح است و اشكالي كه به مرحوم آخوند کرده اند در اينكه محال نيست كه وجوب تعلق بگیرد به سفر اين اشكال وارد نیست مرحوم آخوند به لحاظ نفسِ واجب در آن‌جا نظرشان اين است كه وجوب تعلق نمي‌گيرد نه به لحاظ آخر، ممكن است سفر به يك لحاظ ديگري تکلیف به آن تعلق بگيرد فرض كنيد يك سفري كه برای انسان واجب است خوب بايد برود يا حضر واجب است مریض دارد بايد بماند يا فرض كنيد كه هزار داعي براي سفر و هزار داعي براي حضر وجود دارد، مرحوم آخوند كاري به اين ندارد خود صلاه و خود سفر خود این وجوب قصر صلاه در ارتباط با سفر بايد لحاظ بشود كه شارع كه حكم به وجوب قصر كرده است آيا به واسطه حكم به وجوب قصر، حكم به وجوب سفر هم تعلق مي‌گيرد يا نه؟ يعني سرايت وجوب از قصر به سفر، نه، ایشان می گویند اينطور نيست حکم رفته روی قصر، قصر واجب است حالا که قصر واجب است آيا بايد شما حتما سفر كني؟ نه، شارع مي‌گويد اين قصر در اختيار توست مي‌خواهي سفر كن قصر مي‌شود واجب مي‌خواهي سفر نكن قصر واجب نيست اين مورد نظر آخوند است لذا اشكالاتي كه بر مرحوم آخوند شده محل ايراد است از اين نظر مرحوم آخوند محِق است ولي صحبت در اين است كه اين كه مرحوم آخوند آمدند مستطيع را در كنار اين دو قرار دادند چرا؟ مستطيع با مسافر و با حاضر اختلاف جوهري دارد در ماهيتش ، ماهيت استطاعت و ماهيت سفر و ماهيت حضر، سه ماهيت مختلف است سفر و حضر اين يك عنواني است كه مترتب مي‌شود بر حال انسان و بر ترتب آن حال وجوبِ قصر و وجوب تمام هم در آنجا براي انسان واجب است ولي در مساله استطاعت اين كه استطاعت را ايشان عنواني قرار داده است كه مكلف متصف به استطاعت مي‌شود وبعد الاتصاف بالاستطاعه يجب عليه الحج اين مثال در كنار آن دوتا مثال نبايد گذاشته بشود چرا؟ چون همانطوري كه عرض كرديم اصلا استطاعت به عنوان شرط فعل است نه به عنوان شرط وجوب يعني آن مُتفاهَم عرفي و متفاهم شرعي كه منطبق با متفاهم عرفي است استطاعت شرط فعل است مي‌گوييم آقا برو فلان سفر اگر مي‌تواني، اين كار را بكن اگر مي‌تواني، يا اين عمل را انجام بدهد اگر مي‌تواني، آيا معنايش اين است كه مي‌تواني اين عمل را بكني يا نكني؟ هيچ وقت اين حرفها نيست. مي‌گويند: اکرم زیداً لیله الجمعه ان استطعت معنايش اين است كه نخير استطاعت در اختيار بنده است كه بخواهم يا نخواهم.

پس بنابراين در اينجا هيچ وجوبي هم به ما تعلق نگرفته اين است يا نه؟ يا اكرم زيد واجب مطلق ان استطعت به عنوان شرط وجوب است يعني اگر توانايي را داشتي بايد اين را اكرام بكنيد، اين در كجاي معنايش خوابيده كه اختيار توانايي يا عدم توانايي در دست من است دلم بخواهد توانايي پيدا مي‌كنم يا دلم نخواهد نمي‌كنم اصلا به طور كلي توانايي و عدم توانايي از اختيار مكلف خارج است ولي سفر و حضر در اختيار مكلف است من مي‌توانم مسافر باشم به اختيار خود مي‌توانم حاضر باشم به اختيار خود و چون به اختيار است، لذا واجب مي‌شود واجب مشروط در واجب مطلق اختيار از كفِ مكلف خارج است ديگر مكلف مختار نيست فقط بايد اتيان آن واجب را بكند آنچه که از اختيار مكلف خارج است عرض كردم مثل همين بحثي كه راجع به مرتبه و اينها فعلاً در فلسفه داريم كه اصلاً در تحت اختيار و عدم اختيار قرار نمي‌گيرد اين مساله فرض كنيد برگشت آن به شرط براي فعل است و بگوييد يا نگوييد فرقي نمي‌كند، منتهي گفتنش فقط يك تاكيد دارد.

حالا از شما سوال مي‌كنم اگر مولي در اينجا بگويد اكرم زيداً و ان استطعت را نگويد آيا استطاعت در آن منطوی ‌نيست ؟منطوی است ديگر، اين شرط عقلي است شرط عقلي را ما اسمش را مي‌گذاريم شرط فعل حالا با يك تعبير ديگر كه يك فرقي با هم دارند كه آن را بعداً‌ در روزهاي بعد عرض مي‌كنيم اين شرط عقلي است حالا نگويد ان استطعت حالا اگر بگويد ان استطعت تفاوتی نکرده است، ان استطعت گفتن يا نگفتن از اين نقطه نظر تفاوت نمي‌كند وعبد در اينجا استطاعت را به عنوان شرط عقلي بايد مدنظر قرار بدهد، وقتي كه شخص مستطيع نيست اكرام زيد نمي‌تواند بكند و طبيعي است شرط اكرام عبارت است از استطاعت است خوب حالا ما بگوييم اکرام زید نسبت به استطاعت مي‌ شود واجب مشروط ديگر واجب مشروط نيست. اين فعلا امروز به عنوان ورود به بحث انشاءاللَه تا روز بعد.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد